



## اگزستانسیالیسم

و

### کیر که گارد

هنگامی که « یادداشت‌های زیرزمینی » داستایوسکی در سال ۱۸۶۴ صورت چاپ بخود گرفت ۹ سال بود که کیر که گارد روی در نقاب خاک کشیده بود.

بنا بر این فیلسوف دانمارکی و نویسنده روسی از وجود یکدیگر بی‌خبر بودند. در عوض نیچه Nietzsche به سال ۱۸۸۷ به مطالعه‌ی « یادداشت‌های زیرزمینی » پرداخت و سخت تحت تأثیر آن قرار گرفت و یکسال و نیم بعد از آن یعنی در اواخر دوران زندگی‌اش با نام **کیر که گارد** آشنا شد ولی اجل مهلت مطالعه تصنیفات کیر که گارد را به‌وی نداد. بدینگونه با کیفیتی که شرح آن گذشت تقدم و تأخر بررسی احوال شخصیت‌های مورد بحث ما، در این مقاله توجیه می‌گردد. همچنین شاید صواب آن می‌بود که از لحاظ تقدم تاریخی بحث خود را نخست با کیر که گارد شروع میکردیم، اما بدلائلی که آمد، ترجیح دادیم از رعایت تقدم تاریخی صرف نظر کنیم و گفتار خود را با داستایوسکی آغاز کنیم.

بطور کلی میتوان گفت که کیر که گارد موضوعات و وسوسه‌ها را که منحصرأما به الابتلاء فرداست تمثیل میکند در حالیکه داستایوسکی ابهامات و مسائل جامع‌تری را که انسان با آنها مواجه است تصویر مینماید در این زمینه هر دو آنها انگیزاننده‌ی تشویش و دلهره‌اند، با این تفاوت که عمق و فراخنای جهان داستایوسکی را حدی نیست ولی دنیای نا هم‌آهنگ کیر که گارد به مرزهای شناخته شده‌ای محدود

میشود. رهروی که از مرکز کبر که گارد گذشته و قدم بجهان داستایوسکی  
میگذارد بکسی میماند که در تنگنای زاده باشد و ناگهان بازورقی  
در میان امواج متلاطم اقیانوس رها شود. پیدا است چنین کسی آشفته  
و سردرگم میشود.

با این تعبیر شاید چنین تصور شود که داستایوسکی کوشش  
داشته است با نوشته های خود کبر که گارد را دست بیاندازد، از سوی  
دیگر کسانی که دیباچه «یادداشت های زیر زمینی» را هم چون  
پیش در آمدی گوش فرا میدهند چون پرده کنار رود و سرگذشت  
کبر که گارد را مبنی بر اینکه چگونه برای نخستین بار به نویسندگی  
دست بازید، و بشوند چنان است که از پیش آمادگی لازم برای پذیرفتن  
توصیفات کبر که گارد در خویشتن ایجاد کرده اند. آنگاه چنین  
می نماید که گوئی افاضات قلمی کبر که گارد از طبع داستایوسکی  
تراوش کرده است.

«یادداشت های زیر زمینی» تن آسائی درون «برج عاج» را  
بعید مینماید و نتیجه میگیرد که سرانجام، فردی عسیان گر در  
صدد اضحلال این تن پروری تحمل ناپذیر بر خواهد آمد. از آنجائی  
که کبر که گارد بر عکس داستایوسکی که در جوانی به سبیری تبعید  
شده بود، در ناز و نعمت و محیط مصفای گهنگاهک بسر میآورد، در  
حقیقت گذران زندگی را آن چنان آسان مییافت که بی دریغ به «ایجاد  
معضلات و دشواریها درهمه جا» حکم میداد.

به راستی کبر که گارد هنگامیکه از خویشتن سخن میراند،  
چه بیگانه مینماید و از لحاظ سبک، مضمون و احساس - با شخصیت  
«یادداشت های زیر زمین» چه شباهت نزدیکی پیدا میکند! این  
پرسناژها و اوجد خصیصه نو و تازه ای هستند که در مقایسه با شخصیت های  
هاینریش هایینه اهمیتشان بهتر نمایان میشود. تشویش و سوء ظن  
هاینه تا بدان پایه بود که خوانندگان رمانتیک را سخت ناراحت  
ساخته بود اما این کیفیت نفسانی درهاینه بیشتر مولود حالت خواب  
و بیداری و تمقل و تخیل بوده است. تشویش و سوء ظن کبر که گارد  
همچون شخصیت «یادداشت های زیر زمین» به درجات، اضطراب انگیز تر  
است زیرا چنین حالتی در وی زاده ای حس تحقیری بود که نسبت به  
واکنش و فضاوت عوام الناس داشت - تحقیری که در تأکید آن اصرار  
می ورزید و با آنکه جسماً علیل بود ولی بیماری درسیاق نگارش و  
سختی فکری او تأثیر چندانی نداشته است اما باید گفت که همچون  
شخصیت «یادداشت های زیر زمینی» باطنی مشوش و پریشان داشته  
است ولی در مقایسه با هاینه شاعر آلمانی کاملاً سالم و بی نقص بوده  
است بیان هاینه سلیس و روان است و لحن کبر که گارد مغلق و پیچیده  
آهنگ کلام هر دوی آنها بنحوی یکسان، طنز آلود و نیشدار است.

با این حال دنیای هاینه دنیائی نسبتاً منزّه و خوش‌ترکیب است که حتی مایخولیای وی در مقام مقایسه با مایخولیای کیر که گارد مطبوع مینماید. شکفت این است که گرچه هر دوی آنها هم‌عصر بوده‌اند و در یکسال جان بخشیده‌اند ولی امروز هاینه در زمره کلاسیکها و کیر که گارد در صف مدرنیستها جای دارد.

هر دوی آنها بنحوی ازانحاء به هگل و فلسفه‌اش نظر داشته‌اند حتی هاینه با هگل حشرونشرداشته است - اما کیر که گارد که اندکی جوانتر بود فقط از سخنان تند و انتقاد آمیزی که شلینگ Schelling درباره هگل بعد از مرگش ایراد کرده بود آگاهی یافته بود. بعدها هاینه علائق خود را با هگل قطع کرد زیرا فیلسوف ما آنچنان شاعر نبوده‌است که مناعت و آزادگی، درهمت او باشد برعکس، از نظر کیر که گارد هگل بیش از حد، معقول و آزاده بوده‌است. بطور منجز هاینه‌را نمیتوان رمانتیک خواند. زیرا وی سخت با رمانهای دوره تنویر افکار Enlignenmet دل بسته بود، و پروائی از آن نداشت که احساسات عاطفی را تحت الشعاع منطق انتقادی حاد خود، قرار دهد و به همین نحو کیر که گارد را نمیتوان در عداد رمانتیکها قلمداد کرد زیرا او نیز احساسات منشوش و آشفته را باطل شمرده و تا آنجا پیش میرود که ترکیب و پیوند فریبنده عاطفه و شعور را هم محل اعتبار نمیداند و بدین نهج به اصل بیهودگی و پوچی اعتقادات بشری، صحنه می‌گذارد.

بی‌شبهه داستایوسکی از غول‌های عالم ادب و کیر که گارد از نواد فلسفه بشمار میروند کیر که گارد متفکری آشفته و نویسنده‌ای است که شخصیت ذاتی‌اش قدرت و جذبۀ مسحورکننده‌ای دارد. شیوۀ نگارشش توأم با غموض و پیچیدگی است. ذهن وی بحدی متوجه و مشغول عوالم فردی بوده‌است که گفته بود بر کتیبه گورش این دو کلمه «آن فرد» را نقش کنند.

کیر که گارد نه‌خود اندی بود و آلیست بود بلکه سعی بلیغ داشت اندی بود و آلیسم را به مثابه‌ی مقوله‌ای اساسی وارد حیات فکری بشر کند از ورای منشئات و بیان بالنسبه پیچیده‌اش دریافت این نکته که وی تاجه حد، برای فلسفه بطور مطلق قدر و اعتبار قائل بوده دشوار مینماید. وی عصیان‌گر بود که به هیچ‌کس و هیچ چیز ابقاء نمیکرد. عصیان او گاهی متوجه هگل و زمانی متوجه حکمت یونان باستان بود. و تا وقتی که در قید حیات بود از معارضه با سنن فلسفی یونان باستان و نیز میراث فکری مسیحیت دست بر نداشت.

این نکته درخور توجه است که از لحاظ نفوذ و مقام خاص فلسفه یونان باستان که از آغاز اهمیت و اعتبار بسزائی برای ریاضیات قائل

بوده سیر تکامل معنوی و فکری مغرب در جهتی منتزع از جوهر فردی بوده است. از این قرار - امروزه کسانی پیدا شده اند که بدون توجه به جریانات فکری گذشته توجه به امور دنیوی را منفور شمرده و چنین موعظه میکنند که برای گریز از این مهلکه بایستی به روح فلسفی قرون وسطی و نیز جهت وصول به کمال مطلوب به عالم افلاطون یعنی نیکی و باخیر مطلق رجعت کرد، چه موعظه عبثی! کیر که گارد به همان اندازه که ضد افلاطونی بوده ضد هگلی نیز بوده است و به همان قدر که با توماس Thomas عناد می ورزیده با کپرنیک نیز سر مخالفت داشته است. او تیشه به ریشه ادراکات و تصورات ما از جهان هستی جهانی که مدار آن بر آشفتگی و هرج و مرج است می زند «... و خدا ابراهیم را نداداد و خدا ابراهیم را گفت: بگیر تنها پسر استحقاق را که بسیار دوست میداری و قربانی کن» و بدین گونه است تقدیر و سر نوشت آدمی از نظر کیر که گارد. تقدیری که جهان در آن دخل و تصرفی ندارد. تقدیری که شوم است. حال که وضع بر این منوال است پس تکلیف چیست؟ کیر که گارد پاسخ میدهد - انسان فقط انسان «یک چیز ضرور است». **تصمیم!**

کیر که گارد حقایق جاودانی و خیر مطلق را، پنداری، موهوم دانسته و آراء افلاطون را در باب عالم معقولات باطل می انگارد. از نظری اخلاقیات، تمیز خیر از شر نیست بلکه آنچه اخلاقیات نامیده میشود تصمیم گرفتن و اراده کردن است. کیر که گارد در باب مسائلی که مربوط به امتیاز اساسی بین دانش و جهل - امور عقلی و غیر عقلی، اراده مختار و اراده غیر مختار است اظهار رأی قطعی نکرده است. معذالک بدون شبهه حق با او است وقتی میگوید: عقل به تنهایی گره گشای امور و معضلات نبوده و قادر نیست نیاز آدمی را به تصمیم بر آورد و در این خصوص دریافته است که یونانیان، مسیحیان و فلسفه جدید به این حقیقت بسیار مهم بدیده اعتناء ننکرده اند. آنان کوشیده اند تا ضرورت انتخاب را نادیده انگاشته و غالباً هم خود را مصروف تفکر پیرامون چگونگی عالم عقیبی، بقای نفس و تحلیل معیارهای اخلاقی کرده اند یا اینکه خواسته اند مزیت جهان مسیحیت را مدلل دارند و با زمانی نیز برای اثبات وجود ذات باری به کوشش برخاسته اند بدین سبب کیر که گارد به سنن غرور آمیز الهیات، اخلاقیات و حکمت ما بعد الطبیعه سخت حمله برده است. حکمتی که بنظری صغیری در تاریکی و انسان فریب است حکمتی که ما را از تصمیم نهائی باز داشته و نمایش و تصویری از فروعات و مجردات بی فایده است.

معذالک بلا شبهه وی کاملاً محق است که میگوید: عقل به تنهایی گره گشای معضلات نبوده و قادر نیست حاجت آدمی را به تصمیم بر آورد ضمناً بطوری که از تقریرات کیر که گارد بر می آید. وی میراث تعالیم

افلاطون را در خصوص ثنویت Dualisme امور ، و همچنین آراء مربوط به ذات ، جوهر و جسم و بالاخص آنچه را که افلاطون مثال *idée* و انسان فی نفسه *L' homme. en soi* خوانده است فاقد اعتبار میدانند . به اعتقاد کیر که گارد ذات اساساً چیزی غیر محسوس است که ادراک آن از طریق بروزات و تجلیات امکانها ، هراس و تصمیمات میسور میگردد . فی المثل هنگامی که من بر امکانات خویش وقوف می یابم ، آن هراسی که زائیده ی «گیجی اختیار» است بر من مستولی میشود و بدین منوال انتخاب من در میان هراس و دلهره صورت می گیرد .

مبادی و انگیزه های خاصی در مرکز توجه آنچه اصطلاحاً اگزیستانسیالیسم خوانده میشود ، قرار دارد این مبادی و انگیزه ها هم در مصنفات اگزیستانسیالیستهای کاتولیک بچشم میخورد همچون یاسپرس و هم اگزیستانسیالیستهایی که منکر واجب الوجودند ، مانند سارتر . بدین گونه اهمیت و اشتها کیر که گارد در این است که قسمت اعظمی از این مبادی به وسیله او پی ریزی شده و همچنین فلاسفی معاصر از اندیشه های وی تأثیر پذیرفته اند کیر که گارد مبنای اعتقادات متعارف و متداول مسیحیت را سخت تنقید کرده و مصراً خواستار تجدید نظر عمیق و اساسی در خصوص ماهیت وجود فرد گردیده است . در آخرین تحلیل ذهن و حواس وی پیوسته معطوف به مقوله تصمیم بوده است .

کیر که گارد همیشه در حال عصیان و جوش و خروش بوده و این عصیان چنان با تار و پود وجود وی درهم آمیخته بود که حتی هواخواهانش از اینکه قادر نبودند خویشتن را با چنان کیفیت و حالتی مأنوس و هم آهنگ سازند تأسف می خوردند . گاه ایراداتی از این قبیل به کیر که گارد وارد است که چرا بروض اینک از روی شکیب و بردباری به سنجش عقل پرداخته ، حیطه امکانات و حدود ناممکنات حیات عقلانی را باز نماید . فقط به نفی کلیات عقلی اکتفا کرده است و چرا بجای آنکه حدود تأثیر ریاضیات و علوم دیگر را در تکوین افکار فلسفی و یاد ایره نفوذ اخلاقیات در زندگی اجتماعی بطور عام مورد سنجش و غور قرار دهد ، به یک سلسله محاجات و استدالات مبهم و نامشخص توسل جسته است و همچنین چرا بروض اینک معلوم دارد که نظریه استوار دکارت در باب استدلال متین و تمقل منطقی که با پیشرفت علوم قوام و انجام پذیرفته چه نتایجی برای فلاسفه از جهت بحث و فحص منطقی امور عالم و احتراز از لغزشهای فکری بیار آورده است ؟ در بست هر نوع وضوح و صراحت عقلی و فکری رانفی و تخطئه میکند !؟

نظریه اشتباه آهیز کیر که گارد در مورد حیات عقلانی با دو

اصل معروفی که بیان داشته به وضوح قابل تمیز است؛ یکی اینکه میگوید «نتایج انفعال و شوق، «Passion» تنها مرجع معتبر و قابل اعتماد است» و دیگر اینکه میگوید «آنچه روزگار ما از آن بی بهره است شوق و انفعال است، نه تفکر و تعقل». بدیهی است که چنین استنباط و دریافتی مغایر با حقایق قرن نوزدهم و واقعات عصر حاضر است.

حتی محققانی که در ضدیت و مخالفت کیر که گارد بامصنfan سنت پرست هم آوازند، عقیده دارند که کیر که گارد در این مورد خاص راه صواب نپیموده است و نظرات و پیشنهادات وی بر پایه معقولی استوار نیست.

باید اذعان کرد که عقل بتنهائی قادر به حل همه مسائل پیچیده حیات نیست. و در برخی از موارد از گشودن ابهامات عاجز است ولی آیا میتوان نتیجه گرفت که این مهم تنها از عهده شوق و انفعال برمی آید و آنگاه یکباره عقل دوراندیش را نفی و تخطئه کرد؟ چنین توجیه و تمبیری در باب عقل از جانب کیر که گارد در واقع نوعی رجعت به عالم دوآلیسم افلاطون در خصوص محسوسات، معقولات و ریاضیات - اساطیر است یعنی چنانکه ریاضیات امری غیر قابل حصول نماید پس آن به که خوبتر را با افسانه های شیرین - افسانه هایی که پای استدلال در آن چوبین است، سرگرم سازیم - هم چنین عقل را در زمینه معینی که قادر نیست آدمی را به کنه اشیاء آگاهی بخشد یکسره باطل بدانیم. بدیهی است که چنین استنتاج عجیبی از توانائی عقل به صورت دیگری، در معنویات مسیحیت تجلی یافته است. از نظر افلاطون آنچه که محل اعتناء است فقط عالم معقولات است و در این مرحله است که صلاحیت و اعتبار عقل عیان میگردد. در حالی که بر حسب اصول عقاید مسیحیت، اعتبار عقل بدان حد رواست که با ایمان هم آهنکی و سازگاری داشته باشد ایمانی که انسان را به الوهیت و ملکوت رهنمون شود در این خصوص سنت **توماس** نیز به برتری ایمان بر عقل اذعان دارد با این تفاوت که توسل به برهین عقلی را جهت افکار و طرد نظریات منکران جایز میدانند.

در خاتمه این نکته نیز گفتنی است که در برخی موارد آراء کیر که گارد با عقاید **لوتر** Luther متجانس و هم رنگ است. مثلاً این تجانس در پاره ای از گفته های معروف وی بخوبی مشهود است «آنکه بخواهد عیسوی گردد - باید دیده ی عقل جهان بین را کور دارد» (توانی از عقل دوری گزین و هرگز بر آن مباحث که از آن چیزی بدانی و اگر دست رسد از کشتنش دریغ موز تا راه تو، به ملکوت هموار گردد) و خلاصه کلام آنکه «عقل روسپی است».

**عنایت جریهی**